



به طور کلی پراگما (**pragma**) یک واژه یونانی به معنی کار یا کا و عمل سودمند است . پراگماتیسم یا عمل گرایی نیز فلسفه ای است که در پاسخ این پرسش که معیار حقیقی بودن یک قضیه چیست ؟ می گوید سودمندی در عمل و اصل پراگماتیسم این است که هر چیزی که در عمل شایع خوبی را بدنبال داشته باشد خوب است .

(۱) مقدمه :

زادگاه این مکتب فلسفی، آمریکا است و اسامی دیگر آن عبارتند از: فلسفه علمی، اصالت عمل، فلسفه آلی یا وسیله ای . متفکران معروف این مکتب عبارتند از : پیرس، ویلیام جیمز و جان دیویی . اساس جهان بینی پراگماتیسم بر تجربه به مفهوم وسیع آن یعنی ادراک، احساس، تفکر، قضاوت، مقایسه، توصیف، سیر عقلانی و توجه به ارتباط امور با یکدیگر گذاشته است . محور اندیشه ی مکتب پراگماتیسم، مفید بودن و عملی بودن محتوای اندیشه آدمی است . ارزش حقیقت، در گرو فایده عملی آن است . ملاک صحت و سقم، عمل آدمی است؛ نه نظر یا دلیل عقلی و منطقی او. خواستگاه فلسفه ی اصالت عمل، فرهنگ آمریکایی است . این مکتب، مورد اقبال و توجه اکثر آمریکایی هاست . آمریکایی ها به جنبه های عملی بیش از جنبه های نظری اهمیت می دهند و اصولاً فرهنگ آمریکایی با فلسفه ی اصالت ع مل، سازگارتر است؛ زیرا فرهنگی است تنوع گرا و دارای عناصر نامتجانس و غیر همگن . فرهنگ آمریکایی، فاقد ریشه های عمیق و کهن و آیین یک پارچه است . ملت آمریکا نیز از ملیت های گوناگون و نامتجانس که پیشینه ی فرهنگی اندکی دارند، تشکیل شده است . از این رو، به سنت های کهن، کم تر اعتنا می کنند و سنت شکنی، فردگرایی، خودکامگی و طرفداری از تغییر و تنوع از خصایص این ملت است و فلسفه هایی از قبیل «اصالت عمل»، «کنش گرایی»، «ابزار گرایی»، «تجربه گرایی»، و امثال آن ها به مذاق آنان خوش تر می آید

عملگرایی عبارت است از نوعی گرایش، روش و یا فلسفه ای که نتایج عملی و افکار و معتقدات آدمی را معیار اساسی تعیین ارزش و حقیقت آنها می داند.

علت بوجود آمدن مکتب پراگماتیسم چه بود :

۱- ریشه های فرهنگی رشد ، توسعه چنین تفکری در آمریکا بیشتر به نحوه تشکیل و توسعه این کشور مربوط می شود که پس از برخورد مه اجران اروپایی با این سرزمین جدید و کوشش برای ساختن جامعه ای بدون تاریخ گذشته و سابقه شکل گرفته است . زیرا در چنان جامعه ای بهبود شرایط زندگی انشان تنها در سایه فعالیت هائی که مستلزم به کار انداختن نیروی عقل و اندیشه و استفاده از آن د تمام شئون زندگی است .

۲- منبع اصلی هر گونه تصمیمی عقل انسانی است به عبارت دیگر شرایط فوق نقش فرد و نیروی عقلانی او را در ایجاد افکار و عقاید تازه و به کار انداختن مهارتها و معلومات برای بهبود زندگی روشن کرد .

۳- عامل سوم توسعه و تحکیم مبانی فلسفه عمل گرایی ، تحرک و پویایی اجتماعی در جامعه آمریکا بود . زیرا در سرزمین جدید از نظامات اجتماعی اروپایی با طبقات اجتماعی معین و ثابت جنری نبود . در چنین محیط پر تغییری عملا " بدین نتیجه رسیدند که حکومتها ، قوانین و نهادهای اجتماعی قابل تغییر و به منزله ابزارهائی هستند که انسان برای رفع نیازهای خود ایجاد کرده است .

تاریخچه و پیشگامان پراگماتیسم:

گروهی از فارغ التحصیلان دانشگاه هاروارد، ضرورت گرایش تازه به سوی « عمل » و « آینده » و مسئولیت بزرگ ناشی از آن را احساس کردند؛ مسئولیتی که برای فرونشاندن موج ایده آلیسم که جامعه شان را در برگرفته بود، باید بر عهده می گرفتند.

تنها رشته ای که همه آنها را به یکدیگر پیوند می داد، ایمان به روش تجربی علم بود و نیز اعتقاد به اینکه روش مزبور تنها روش تفکر سالم است و فلسفه اگر بخواهد از محدوده ی آن دایره تنگی که از ازل در آن می چرخد، بیرون آید باید ساختار خود را بر پایه ی عمل گرایی که بر کار و مهارت و تجربه متکی است، بنا نهد تا همچون علم به ابزاری کارآمد برای خدمت به جامعه ی بشری تبدیل شود . گروه یاد شده از این افراد تشکیل شده بود : پیرس، نشونسکی رایت، نیکولا جان گرین، ویلیام جیمز و فرانس ابوت.

در یکی از جلسات این گروه، گرین تعریف یک روانشناس انگلیسی بنام « بین » از « اعتقاد » را چنین بیان داشت: « اعتقاد مقوله ای است که انسان بر اساس آن آماده رفتار می شود . » گرین سپس ضمن تحسین و ستایش از این تعریف، آن را به بحث و مناقشه گذاشت . در جریان این بحث ها، پیرس ملاحظات خود را درباره ی مطالب مطرح شده یادداشت می کرد. در پایان مباحث، او یادداشت هایش را ویرایش کرد و مطالبی بر آن افزود و از ما حصل آن، دو مقاله منتشر کرد یکی با عنوان « تثبیت اعتقاد » در سال ۱۸۷۸ و دیگری با عنوان « چگونه اندیشه هایمان را روشن کنیم ؟ » در سال ۱۸۷۹. این دو مقاله در واقع بذر های نخستین پراگماتیسم به شمار می آیند.

ساندرس پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴)

پیرس فرزند دوم بنجامین پیرس، استاد ریاضیات و نجوم دانشگاه هاروارد و یکی از ریاضی دانان برجسته آمریکا در سال ۱۸۳۹ در کمبریج ماسا چوست به دنیا آمد . در دهه ی ۱۸۶۰، گاه به تدریس منطق و فلسفه می پرداخت ؛ پیرس در ۱۸۷۱ انجمن ما بعد الطبیعه را بنیان نهاد، جایی که پراگماتیسم پا گرفت . او ابتدا فیزیک خواند و خیلی دیر به فلسفه علاقه مند شد . هر چند از وی اثری به جای نمانده، اما مجموعه مقالات وی در هشت مجلد پس از مرگش گردآوری شده است.

مؤسس نهضت پراگماتیسم در آمریکا چارلز ساندرس پیرس است . او در طول زندگی شهرتی پیدا نکرد ، اما جیمز و دیوئی خود را مرهون پیرس می دانستند . از نظر او پراگماتیسم به برداشت خاصی از «حقیقت» مربوط می شود. یعنی یک نظریه وقتی درست شمرده می شود که «کارائی» داشته باشد، مثلاً از نظر اجتماعی مفید باشد. لذا جوهر پراگماتیسم پیرس در نظریه «معنی» نهفته است.

فکراصلی که دراین مکتب به وسیله پیرس ارائه شد، این است که آزمون نهایی هر مفهوم یافراپیدی، نتیجه بخشی آن درعمل است . چون عمل میناست وفایده هر فکرواندیشه ای درعمل موجب اصالت وارزش آن خواهدبود.

ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰)

ویلیام جیمز بزرگترین فرزند از پنج فرزند خانواده که در سال ۱۸۴۲ به دنیا آمد . پدرش هنری جیمز بزرگ، به اندیشه ی مستقل کودکان خود و شکل گیری نظراتشان در جریان بحث عقلانی و مراوده ای عمیقاً اعتقاد داشت. فضای خانواده گرم و دوست داشتنی، ولی در عین حال عقلانی و منطقی بود و عقاید در تبادل آزادانه نظرات، و بدون دیکته شدن از سوی والدین شکل می گرفتند . ویلیام جیمز هم ابتدا پزشکی خواند، اما بعد به فلسفه و روانشناسی روی آورد . عناوین برخی از آثار وی عبارتند از : اصول روانشناسی، انواع تجربه دینی و مکتب اصالت عمل.

جان دیوئی

جان دیوئی فیلسوف و مربی بزرگ آمریکایی، در سال ۱۸۵۹ میلادی در برلینگتون آمریکا، چشم به جهان گشود . شغل پدرش کشاورزی بود که پس از مدتی آن را رها کرده و به خواربار فروشی روی آورد . دیوئی که فوق العاده کمرو و کم حرف توصیف شده است، در آغاز جوانی و دوره دبیرستان و سال های نخست دانشگاه، هوشمندی و استعداد قوی از خود نشان نداد، به گونه ای که هنگام تحصیل در دبیرستان، چنان در حد متوسط می نمود، که احتمال داده نمی شد بتواند برای تحصیلات عالی رتبه وارد دانشگاه شود، به هر حال به دانشگاه راه یافت، سال های آخر تحصیل در دانشگاه، نقطه عطفی در افکار وی بود و نشانه های خلاقیت فکری و فعالیت فلسفی از وی بروز کرد.

وی از شارحان و مفسران بزرگ پراگماتیسم (اصالت عمل) آمریکایی است و دامنه تالیفات وی، از نظر موضوعات گوناگونی که بدان ها اندیشیده و به نگارش پرداخته، گسترده و متنوع است

دیوئی در تفکر و فلسفه آمریکایی و نیز در تحولات مهم آموزش و پرورش در قرن بیستم، دارای نقش برجسته ای بوده است و بسیاری از کتابهای وی به زبانهای مختلف ترجمه و چاپ شده است . دیوئی عاقبت در سال ۱۹۰۲ بعد از ۹۳ سال عمر طولانی و پُربار که حاصل تفکرات فراوان وی بود در آمریکا دیده از جهان فرو بست .

جان دیوئی هم در ادامه کارهای جیمز و پرس، به پراگماتیسم علاقه مند شد و آموزه های آنان را در سیاست و آموزش به کار گرفت . «دموکراسی و تربیت»، «سرشت و کردار آدمی»، «تجربه و طبیعت» و «طلب یقین» از جمله آثار وی هستند.

دیوئی این فلسفه را وارد آموزش نموده و فلسفه آموزش و پرورش را بنیان نهاد . ایشان در فلسفه خود به ۵ موضوع توجه نمود که عبارتند از : واقعیت تغییر، ماهیت اجتماعی و زیستی انسان، نسبی بودن ارزش ها، اهمیت دموکراسی به عنوان روش زندگی وارزش هوش نقاد در همه اعمال انسان.

۲) پراگماتیسم و تعلیم و تربیت :

فلسفه پراگماتیسم به معنای فلسفه تجربی، آزمایشی و حسی است . این فلسفه، یک فلسفه تمام عیار آمریکایی است که منبع هر گونه تصمیم گیری را عقل انسان می داند و معتقد است که ارزش هر اندیشه و تفکری به فایده ع ملی آن وابسته است . جان دیویی، فیلسوف آمریکایی بیشترین نظریه ها را در این مکتب در زمان معاصر مطرح کرده است و معتقد است که آنچه را که به غرایض انسان نسبت می دهند محصول فرهنگ جامعه است

در این مکتب، مدرسه فعال و دانش آموز فعال مورد توجه است . کار اساسی مدرسه و تعلیم و تربیت، انتخاب فعالیت هایی است که منجر به پیدایش معرفت اساسی و فهم مفید شود و در مرحله دوم رغبت و علاقه شاگردان در انتخاب تجربیات، اهمیت زیادی دارد . وظیفه معلم، تحریک و هدایت رغبت می باشد . مدرسه باید مانند لانه زنبور باشد. معلم باید به دانش آموز کمک کند تا با استفاده از تجربه های گذشته، زمان حاضر و مشکلات آن را درک کند و تجربه های زمان حال را وسیله گسترش تجربه در آینده قرار دهد . از نظر این مکتب، تربیت اگر فقط به حفظ معلومات و اطلاعات محدود شود؛ فاقد ارزش است . ارزش هر مفهومی در نتیجه عملی آن نهفته است. محیط کلاس باید روح دموکراسی را پرورش دهد و دانش آموزان را متوجه ارزش فردی و قدرت عقلانیشان کند .

۳) موضوعات فلسفی پراگماتیسم:

الف: معرفت شناسی:

پراگماتیست ها عقیده دارند که ذهن فعال است و فعل پذیر و گیرنده مطلق نیست بلکه جستجوگر است . ذهن با جهانی که منفک و جدا از خود باشد مواجه نیست، بلکه بخشی از جهان شناخته شده، بوسیله ذهنی که با آن آشناست شکل می گیرد . حقیقت فقط ناشی از تطابق افکار انسانی با واقعیت بیرونی نیست، بلکه قسمتی از واقعیت در نظر انسان وابسته به تصویری است که به کمک آنها به بیان آن می پردازد. معرفت حاصل داد و ستد میان انسان و محیط وی است و حقیقت نیز صفتی است برای معرفت.

ویلیام جیمز معتقد است آن فکری درست است که به کار رود . وی عقیده داشت که فکری درست است که نتایج مساعدی را عاید صاحب خود کند . فیلسوفان پراگماتیست دیگر نظیر دیویی و پیرس تأکید می کنند که یک فکر فقط وقتی درست است که به هنگام آزمودن، به شیوه ی عینی و در صورت امکان به شیوه ی علمی نیز، نتایج رضایت بخشی به بار آورد . پس در نظر عملگرای نوعی، درستی یک فکر منوط است به اینکه وقتی آن فکر به مرحله عمل گذارده شود، بتوان نتایج آن را بطور عینی مشاهده کرد.

همچنین فیلسوفان پراگماتیست معتقدند که روش هوشی بهترین و مطلوب ترین راه کسب معرفت است . ما اشیاء را وقتی بهتر درک می کنیم که بتوانیم جایگاه و راه حل مسائل را بدانیم. وقتی هوش با مسئله ای مواجه می شود، فرضیه هایی را برای حل آن پیشنهاد می کند . فرضیه ای که مسأله را به موفقترین صورت حل کند، فرضیه ای است که واقعیات مسأله را تبیین می کند . دیویی آن را اظهار نظر مطمئن نامیده است؛ یعنی ادعای نیل به معرفتی که به لحاظ عینی و در عمل مورد تأیید قرار گرفته است و می تواند مبنایی برای ایجاد فرضیه های بیشتر برای حل مسایل بیشتر باشد

واقع گرایان اساس معرفت را بر مشاهده استنتاج کل از جزء قرار می دهند . و تجربه را اساس معرفت می دانند و معتقدند که معرفت یا شناخت حاصل عمل میان انسان و محیط اوست .

جان دیوی معتقد است شناخت نسبی است و بستگی به موقعیت دارد . جان دئویی فیلسوف معروف آمریکایی مدرک حقیقت را نیز موقعیت یا حل مسئله تلقی می کند و معتقد است معرفت به معنی حقیقت است و در اثر تحقیق بوجود می آید . و تحقیق جریانی است که در اثر برخورد فرد با موقعیت نامعین شروع می شود .

او معتقد است معرفت همان فرضیه یا راه حلی است که در نتیجه تحقیق بوجود می آید . این معرفت در جریان تغییر موقعیت در معرفی آزمایش قرار می گیرد و با آنچه در عمل رخ می دهد تطبیق می کند . از جهت دیگر معرفت حاصل شده وسیله ای است برای تغییر موقعیت و سازگار ساختن فرد با محیط و روی این زمینه معرفت وسیله ای برای سازگاری با محیط می باشد

خصوصیات معرفت (شناخت) از نظر جان دیوی

۱ - وابستگی به موقعیت می باشد ۲ - معرفت امری نسبی است ۳ - غیر مستقیم بودن معرفت ۴ - احتمالی بودن معرفت یا شناخت ۵ - ذهنی بودن معرفت

به طور کلی از نظر عملگرایان - پراگماتیسم آنچه واقعیت دارد حاصل تجربه های انسانی می باشد .

ب: هستی شناسی پراگماتیسم:

مهمترین اصل در هستی شناسی عمل گرایان اصل تغییر است که مطابق آن همه چیز در جهان در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز ثابت و اواقعیست پایدار در جهان وجود ندارد . به عبارت دیگر تغییر در این فلسفه واقعیت غایی است و اکتا اصل است که عملگرایان پیش از اصول دیگر بر آن تاکید دارند . عمل گرایان معتقدند که جهان آشکارا در مقابل ماست . انسان با ظاهر و آثار طبیعت سرو کار دارد . آنچه فهم بشر به آن تعلق می گیرد حقایق موجود زندگانی است که در نتیجه تجربه حاصل می شود . و فراسوی تجربه قابل درک نمی باشد . تلاش انسان نباید مصروف بحث در وجود مطلق و حقیقت محتموم گردد . تجربه در مفهوم وسیع آن اساس جهان شناسی عملگرایی را تشکیل می دهند .

از نظر آنها تجربه شامل احساس ، ادراک ، تفکر ، قضاوت مقایسه و توصیف سیر عقلانی و توجه به ارتباط امور با همدیگر است . و تجربه محصول تاثیر متقابل فرد و محیط روی یکدیگر است .

تأثیر هستی شناسی عملگرایان در تربیت

فلسفه عمل گرایی را در واقع باید فلسفه تربیت به حساب آورد . زیرا در این مکتب فلسفی موضوع انسان و تربیت بیش از سایر مکاتب فلسفی مورد توجه قرار گرفته است . به طوری که دیوئی تربیت را فیه فعال فلسفه قلمداد کرده و می گوید فلسفه عبارتست از نظریه تربیتی به معنای وسیع آن ، بنابراین فلسفه از تربیت زائیده شده است از نظر عملگرایی : تربیت امری متغیر و نامعین است و بنابه مقتضیات هر جامعه و عصری دگرگون می شود . یعنی تربیت عبارت از نوسازی تجارب است که در تمام طول زندگی فرد جریان دارد . و هدفها باید قابل انعطاف پذیری و مجاز باشند و تربیت هم هدف است هم وسیله و هدف است زیرا قصد بهبود نوع انسان را دارد . وسیله است به سبب آنکه راه انجام چنین کار را نشان می دهد . و خلاصه این که هدف های تربیتی از نظر عمل گرایان باید مبتنی بر تجربه باشند . و از نظر عمل گرایی تربیت خود زندگی است نه آماده گردانیدن متربی برای زندگی می باشد . و اصول زیر را برای هدف های تربیتی بیان می کند :

- ۱ - هدف هر فعالیتی را بایستی در خود آن فعالیت جستجو کرد ۲- هیچ هدفی نباید تغییر ناپذیر و غیر قابل انعطاف باشد ۳- هدف وسیله ای است که به فعالیت ای شخصی معنی می بخشد .

ج: ارزش شناسی:

عملگرایان بنیاد ارزشها را بیشتر در فعالیتهای خودی و اجتماعی جستجو می کنند ، آنها عقیده دارند ارزشها تا آن حد وجود دارند که در جریان زندگی فردی و اجتماعی ، بطور مستقیم و غیر مستقیم اثر عملی دارند و ارزشها از طریق تجربه تحقق پیدا می کنند . و ارزشها مطلق و ابدی نیستند . بلکه نسبی هستند و با تغییر شرایط و موقعیت ها تغییر می کنند .

معیار ارزشها ، مطلوبیت و سدمندی در زندگی فردی و اجتماعی است به عبارت دی گز معیار خوبی یا بدی یک تجربه در نتایج آن است نه در خود آن .

از نظر پراگماتیسم اشیا و امور و پدیده ها دارای دو نوع ارزش می باشند :

۱ - ارزش ذاتی : هرگاه شیئی یا امری را بدون مقایسه با اشیا و یا امور دیگر مورد توجه قرار دهیم .

۲ - ارزش ابزاری : هرگاه شیئی یا امری را از لحاظ اهمیت و تأثیری که در وصول به یک هدف دارد یا اشیا و در امور دیگر بسنجیم .

در نظر پراگماتیست ها ارزش ها نسبی هستند . قواعد اخلاق و کردار ثابت نیستند ، بلکه باید با تغییر فرهنگ ها و جامعه ها تغییر کنند . این نظر حاکی از آن نیست که ارزشهای اخلاقی باید از ماهی به ماه دیگر در نوسان باشند ، بلکه بدان معنی است که هیچ اصل خاصی را نباید بدون توجه به اوضاع و احوالی که در آن ، به آن اصل عمل شده است ، برای همه جهانیان الزام آور دانست . «تو کسی را نخواهی کشت » یک اصل مطلق نیست . مثلاً ممکن است به منظور دفاع از خویش یا نجات زندگی دیگری ، کشتن کاری درست باشد . کودک باید یاد بگیرد که چگونه تصمیمات اخلاقی مشکل را اتخاذ کند؛ نه به مدد اصول دستوری غیر قابل انعطاف ، بلکه با تصمیم گیری در مورد اینکه کدام عمل ، احتمالاً بهترین نتایج را برای تعداد بیشتری از افراد انسانی به بار می آورد.

پراگماتیست ها تأکید می کنند که همانطور که به آزمون درستی افکار خود می پردازیم ، باید ارزش ارزشهای خود را نیز بیازماییم . ما باید مسائل مربوط به امور انسانی را به طور بیطرفانه و به شیوه علمی مورد نقد و بررسی قرار دهیم و آن ارزشهایی را برگزینیم که به نظر می رسد بتواند به حل آنها پردازند . این ارزشها نباید بوسیله قدرتی برتر به ما تحمیل شوند ، بلکه باید به دنبال بحث های آزاد و اطلاعات مبتنی بر شواهد عینی مورد توافق قرار گیرند.

هرچه جامعه ای پیچیده تر می شود ، انتظارات آن از فرد نیز بیشتر می شود . اما فلسفه ی پراگماتیسم هرگونه تعبیر از فرد گرایی را که منتهی به استثمار اجتماعی شود و همچنین هر نظم اجتماعی را که فردیت شخص را در خود مستحیل سازد ، طرد می کند . دیویی امتزاج میان اندیشه فردی و تجویز گروهی را «التزام انتقادی» نام نهاده است . جامعه خیالی که منظور نظر اوست ، از مردمی تشکیل شده است که شهادت اندیشیدن به صورت مستقل را دارند و در عین حال ، خویشتن را با گروه پیوند می دهند .

ویلیام جیمز چنین می نویسد: « اعتقاد من به مطلق ، اعتقادات دیگر مرا دچار مشکل می سازد . » این اعتقاد با دیگر عقاید من در تضاد است و من دوست ندارم که فواید آنها را به خاطر این اعتقاد نادیده بگیرم .

۳) دلالت های کاربردی تربیتی پراگماتیسم:

تعریف تربیتی: تربیت عبارت است از بازسازی مجدد تجربه به منظور هدایت تجربیات بعدی و کسب تجربه بیشتر.

هدف تربیتی:

از دیدگاه دیویی، هدف تعلیم و تربیت، **جامعه دموکراتیک** است و در تعریف آن می گوید: جامعه دموکراتیک، جامعه‌ای است که از پیدایش اختلافات و تبعیضات طبقاتی، قومی و نژادی جلوگیری می کند. وی می‌گوید: تعلیم و تربیت عبارت است از : بازسازی و سامان دهی تجربه که بر معنی دار شدن و عمق آن می افزاید و توانایی هدایت جریان تجربه را توسعه می بخشد. دیوئی در کتاب دموکراسی و تعلیم و تربیت، چهار ویژگی تعلیم و تربیت را ذکر می‌کند:

الف) تعلیم و تربیت ضرورت زندگی است : دیویی تعلیم و تربیت را به عمدی و غیرعمدی تقسیم کرده است، اساس آموزش و پرورش را ارتباط و انتقال فرهنگی و اجتماعی می داند زیرا بدون آموزش و پرورش عمدی و غیرعمدی زندگی میسر نیست.

ب) تعلیم و تربیت به مثابه کنش اجتماعی : محیط اجتماعی نقش مهم تربیتی دارد و فراگیری کودک امری انتزاعی و مجرد از مناسبات و روابط اجتماعی و محیط نیست، بلکه در متن همین مناسبات مطالب فراوانی را فرا می‌گیرد.

ج) تعلیم و تربیت به مثابه راهنمایی : به اعتقاد دیویی انگیزه ها و کوشش های مشخص نوآموز را باید کنترل و هدایت کرد و نقش راستین تعلیم و تربیت همین است.

د) تعلیم و تربیت به مثابه رشد : دیویی در این مورد بر این نکته تأکید تام می ورزد که تعلیم و تربیت به رشد رساندن است و رشد عمیق زندگی است . تا زندگی هست، تعلیم و تربیت هم است . با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت تعلیم و تربیت متربی عبارت است از : فرآیندی اصیل - نه فقط مقدماتی - میان مربی و متربی، ناشی از ضرورت زندگی اجتماعی و مبتنی بر رغبت های درونی و فعلی دانش آموز و متربی به منظور بازسازی تجربه برای رشد و دموکراسی اجتماعی.

پراگماتیسم بر تجربه تکیه کرده و اهداف و ارزش ها را از متن تجربه انتزاع می کند . اهداف را از محدودیت ها، امیدها و الهامات موجود در تجربه روزانه بیرون می کشد و تلطیف می کند و آن ها را به صورت آرمان های هدایت کننده ی فعالیت ها در می آورد . چاندیویی نظریه پرداز معروف این مکتب، کار اساسی تعلیم و تربیت را انتخاب فعالیت هایی می داند که منجر به پدید آمدن معرفت اساسی و فهم مفید شود. از نظر دیویی وظیفه ی اخلاقی معلم، گزینش، سازمان دادن و هدایت تجربیات معرفت زا است . آنچه در جریان کسب معرفت مهم است، به کار افتادن قوه ی ابداع و ابتکار و نیروی تفکر است نه حفظ طوطی وار معلومات و مهارت ها . محیط کلاس باید هم نیروی تفکر و هم روح دموکراسی را در شاگردان تقویت کند و آنان را به ارزش افراد و قدرت عقلانی متوجه نماید . هدف تعلیم و تربیت، انباشتن ذهن دانشجویان از معل و مات و اطلاعات نیست . آنچه در نظام تعلیم و تربیت باید مورد توجه قرار گیرد، برانگیختن رغبت و پدید آوردن روحیه ی خلاقیت برای حل مسائل است . محور اساسی تعلیم و تربیت، فراگیری روش حل مسأله و مشکل است . اگر دانشجو شیوه ی برخورد و رویارویی با مسائل و مشکلات را بیاموزد، بهتر می تواند در ی آشفته و پراز تحول که هر آن مسائل جدیدی در برابر او رخ می نماید به طور شایسته و موفق زندگی کند و خود را با محیط سازگار نماید.

۴) برنامه درسی پراگماتیسمی:

برنامه درسی، شکل از پیش ساختمانده محتوا کنار زده می شود و برنامه درسی چیزی بیش از تعیین فهرست کلی مطالب و فعالیتها نیست و به طور وسیعی شامل منابعی است که معلم با توجه به فعالیتها احتمالی کلاس درس از قبل پیش بینی می کند و جزئیات و عناصر برنامه با مشارکت و همکاری اعضای کلاس در مواقع معین مثلاً هفته به هفته با راهنمایی معلم تعیین می شود. د. نظم و نظام مدرسه، نظم روانشناختی درون فرد است که خود به خود و بدون ناظمی از بیرون برقرار می شود، زیرا نظم منطقی به تفکر نمی انجامد. البته درسین بالا نظم منطقی در مواردی خاص، اهمیت پیدامی کند. اساس برنامه درسی بر تمرین تفکر گذاشته می شود.

محتوای مواد درسی باید مسائل حساب، ریاضیات ساده، تاریخ، جغرافی و علوم تجربی باشد که باید در ابتدا از تجربیات عادی زندگی افراد انتخاب شود. تجربه های فرد باید غنی شود و گسترش پیدا کند و در جهت ارتباط با رشته های علمی قرار گیرد.

در جریان گسترش و ارتباط تجربیات فردی با تجربیات علمی باید اصل ارتباط و پیوستگی این پدیده ها مورد توجه قرار گیرد. قوانین و حقایق علمی را باید ضمن آشنا کردن دانش آموزان به موارد استفاده اجتماعی این قوانین، در زندگی روزمره مطرح کرد.

مکتب های تجربه گرایی تقسیم برنامه را به علوم و مواد مختلف نادرست می دانند؛ زیرا می گویند: همه آنها جنبه هایی از فعالیت انسان برای حل مشکلات محیطی و سازگاری با محیط هستند. کودک باید تجارب لازم را بیاموزد تا بتواند موجودیت خود را در جهان حفظ کند. بنابراین، برنامه درسی باید شامل انواع شناخت و مهارتهایی باشد که کودک در زندگی کنونی و آینده اش به آنها نیازمند است.

پس هر کودک باید ابتدا نوشتن و خواندن زبان ملی خود را یاد بگیرد و بتواند افکارش را با آن تعبیر کند. از طرف دیگر، به یادگیری ریاضیات احتیاج دارد و نیز در برنامه مدرسه باید درس بهداشت و تربیت بدنی را گنجانید.

مدرسه به طور کلی باید فعالیتهايش را بر امیال دانش آموزان مبتنی کند تا این که بتواند رغبت آنان را برای یادگیری برانگیزد. دیویی امیال کودکان را به ۴ نوع تقسیم می کند:

- میل به ارتباط اجتماعی ۲- میل به جستجو و بررسی اشیاء ۳- میل به فعالیت ۴- میل به تعبیر هنری.

به عقیده آنه ا، هرگاه برنامه فعالیت مدرسه بر این ۴ میل تنظیم شود، به رشد و تکامل طبیعی کودک کمک خواهد کرد و یادگیری برای او نشاط انگیز خواهد بود.

۵) روش تدریس پراگماتیسمی:

روش تدریس در نظر عملگرایان با ویژگیهای اساسی تفکر یکسان است و بهترین روش از نظر آنها همان روش حل مسئله است. زیرا از نظر آنها این روش نوعی آمادگی برای زندگی است. آنها توصیه می کنند که هم معلم و هم شاگرد باید به جای پیروی از ساخت سنتی محتوی درسی متوجه معلوماتی باشند که مفید بودن آنها در حل مسئله ای خاص به اثبات رسیده است. روش حل مسئله از نظر آنها قابلیت کار برد در تمام دوره های تحصیلی را دارد.

روش تدریس کاملاً فعال، تجربی، برنامه ریزی شده و با توجه به رغبتها و انگیزه های دانش آموزان و بر اساس فعال بودن آنها مبتنی است. محور اصلی تربیت، دانش آموز است که باید آنچه را که برای زندگیش مفید است بیاموزد و تجربه کرد. معلم باید به دانش آموزان باید مطالب تازه را بیاموزد و تا زمانی که مطلب جدید مورد توجه

او قرار نگرفته و زمینه ای برای آموزش مطالب جدیدتر فراهم نکرده مطلب دیگری به آنها نیاموزد . زیرا اگر تجربه ای باعث انگیزش رغبت دانش آموز نشود؛ نمی تواند زمینه تجربه تازه تر را در او ایجاد کند . مطلب تازه باید به عنوان وسیله ای جهت رفع اشکال و حل مساله ارائه گردد . این روش تدریس به نظر جان دیویی همان روش تحقیق است که دارای مراحل زیر می باشد:

۱ - ارائه مطلب تازه به عنوان وسیله ای برای حل مساله و رفع اشکال

۲ - فراهم کردن وسیله دستیابی دانش آموز به اطلاعات و معلومات لازم برای حل مساله

۳ - هدایت دانش آموز در استفاده از اطلاعات جمع آوری شده، تهیه پیشنهادها، استنباط مفاهیم و معانی و بدست آوردن توضیحات آزمایشی و قضایای تجربی

۴ - انتخاب راه حل‌های درست برای حل مساله

۶) نقش آموزش و پرورش پراگماتیسمی :

در عملگرایی، مخصوصاً ابزارگرایی بیش از سایر سیستم‌های فلسفی، انسان و آموزش و پرورش مورد بحث قرار گرفته‌اند به طوری که عملگرا (پراگماتیست)، آموزش و پرورش را جنبه یا بعد فعال فلسفه می‌داند و معتقد است که فلسفه از تربیت، زاییده می‌شود نه برعکس . به نظر دیویی بهترین و مهمترین تعریف فلسفه این است که «فلسفه، عبارت از نظریه تربیتی به معنای وسیع کلمه است.»

فلسفه آموزش و پرورش پراگماتیستی را می‌توان در چند اصل زیر خلاصه کرد :

۱- مبدا و محور آموزش و پرورش کودک است و تعامل میان محیط طبیعی و اجتماعی کودک است که به او تجربه می‌دهد و مربی باید همواره به این تعامل توجه خاص داشته باشد.

۲- تربیت از نظر پراگماتیسم توجیه و هدایت انگیزه‌ها و استعدادهای فطری است و در نتیجه این آموزش و پرورش کودک را شکل‌پذیر، فعال و نتیجه‌بخش، مبتکر و خلاق تربیت می‌کند.

۳- پراگماتیست‌ها برای فرد، آزادی، اعتقاد و ایمان او ارزش زیادی قائل هستند به بیان دیگر، هر فرد در اجتماع می‌تواند و حق دارد مقام متناسب خود را اشغال کند.

۴- پیروان فلسفه پراگماتیسم به فرآیند و روش، بیش از هدف و نتیجه عمل اهمیت می‌دهند.

۵- پراگماتیست عقیده دارد که دانش آموز باید دائماً در وضع فعال قرار گیرد و نباید از او انتظار داشت که عقاید و نتایج اندیشه مردم را بپذیرد . معتقد است که آموزش و پرورش باید کودک را تحریک و ترغیب کند تا خود و در نتیجه فعالیت ذهنی و تجربی خود را بشناسد . به این ترتیب پراگماتیسم عمل را بر تفکر ذهنی و انتزاعی مقدم می‌داند.

۶- پراگماتیست معتقد است که کودک از راه فعالیت شخصی بیش از روش تقلید یاد می‌گیرد.

این مکتب درصدد آن است که کودک در اوضاع و احوالی قرار گیرد که خود در نتیجه کوشش به حقیقت برسد .

۷- پراگماتیسم تقسیم برنامه درسی را به علوم و مواد مختلف مورد انتقاد قرار می دهد زیرا میان آنها فرق زیادی نمی بیند و معتقد است باید معرفت و شناخت را به کودک به صورت فعالیت واحد زنده، آنچنان که در طبیعت هست، درآورد و کودک از این شناخت خود در حل مسائل و مشکلات زندگی استفاده کند و به این شناخت از دیدگاه عملی بنگرد.

۸- فلسفه عمل گرایی به اصل تکامل در برنامه درسی معتقد است و این اصل عبارت از زندگی دانش آموز و تجربه او به طور کلی و خصوصا فعالیت کنونی وی است.

۹- پراگماتیسم، مدرسه را جامعه کوچکی از اجتماع بزرگ می داند و معتقد است که دانش آموز از راه فعالیت های خود در این جامعه می تواند با حقوق و وظایف یا به طور کلی مسائل اخلاقی آشنا شود و آنها را به کار بندد. در این صورت دیگر معلم نقش واعظ و سخنران را نخواهد داشت.

۱۰- پراگماتیسم از طریق روش پروژه مشخص می شود. در این روش کودک را با مشکلات و مسائل عملی در زندگی مواجه می کنند تا شخصا درباره آنها بیندیشد و برای حل آنها بکوشد.

فعالیت فلسفه پراگماتیسم در میدان آموزش و پرورش، سبب شد که نهضت «تربیت پیشرفته» پیدا شود که پیشرو آن دیوئی است. این آموزش و پرورش توجه خود را بیشتر به دانش آموز معطوف می کند و معتقد است که ما در جریان زندگی یاد می گیریم و از یادگیری موضوع هایی که از لحاظ زندگی مورد استفاده نیستند، معذوریم.

هدف آموزش و پرورش در این فلسفه

دیوئی در بحث از آموزش و پرورش و هدف آن می گوید: «هدف های تربیتی هم مثل هدف های سایر فعالیت های انسانی، متعدد و گوناگون و هیچ یک نمی تواند بقیه را زیر بال بگیرد و همه فعالیت های تربیتی را رهبری کند...» یک هدف تربیتی مطلوب دارای خصایص و ویژگی هایی اینچنین است:

الف) هدف تربیتی در مورد هر کس باید بر فعالیت ها و احتیاجات اصیل او که شامل عادت های اکتسابی هستند، مبتنی باشد.

ب) هدف تربیتی باید با اوضاع و احوال محیط شخص موافق باشد تا حصول آن میسر شود.

به عبارتی هدف هایی که از خارج بر فرد تحمیل می شوند، قابل حصول نخواهند بود.

پ) هدف تربیتی باید عینی و قابل ادراک و قابل تحقق باشد. هدف های بسیار کلی و انتزاعی برای کودک قابل درک نیستند از این رو، تحقق نمی پذیرند.

به نظر دیوئی، هدف آموزش و پرورش راهنمایی دانش آموز براساس رغبت ها و فعالیت های شخصی او به رشد و تکامل است که از راه شرکت در راه های دموکراتیک زندگی انجام می گیرد.

دانش آموز باید انعطاف پذیری، سازگاری و قدرت تجدید ارضای نیازهای حال و آینده اش را داشته باشد.

به نظر پراگماتیست ها، آموزش و پرورش یک عمل اجتماعی است. زیرا دانستن و انجام دادن به همدیگر بستگی دارند. پس یادگیری ضمن زندگی انجام می گیرد مخصوصا اگر فرد فعالیت های زندگی را شخصا انتخاب کرده باشد. آموزش و پرورش شامل مجموع تجاربی است که شخص در نتیجه تماس با محیط اجتماعی و طبیعی کسب می کند. زندگی، مربی واقعی است.

دانش‌آموز به مدرسه می‌رود برای این که آنجا را دوست دارد و جای فعالیت و نشاط است . فعالیت‌های مدرسه برای او شادی آورند و با نیازهای او سازگارند.

مربی ابتدا باید برای حل دو مشکل یا مساله زیر بیندیشد:

۱- چگونه بیشترین تجربه‌ها را به کودک بدهم؟

۲- چگونه می‌توانم این تجربه‌ها را راهنمایی کنم؟

به نظر پراگماتیست‌ها وقتی معلم توانست این دو مساله را حل کند دیگر آموزش خواندن و نوشتن و حساب کردن برای او چندان مهم نیست.

بنابراین مربی باید وظایف زیر را انجام دهد :

الف - دانش‌آموزان را از هر لحاظ بشناسد.

ب - همیشه در نظر داشته باشد که آموزش و پرورش فعالیت است مبتنی بر طبیعت کودک .

پ - با توجه به این که فعالیت راه طبیعی یادگیری است، فرصت‌ها و امکاناتی برای دانش‌آموز فراهم آورد تا او فعالیت کند.

ت - مسایل و مشکلاتی که در کلاس طرح می‌شود را با کمک خود دانش‌آموزان حل نماید، زیرا این مسایل متناسب با سن و استعداد و نیازهای دانش‌آموزان هستند

ث - دانش‌آموزان را طوری تربیت کند تا آنان خود شخصا مسایل موردعلاقه‌شان را انتخاب کنند و مسایل و مشکلاتشان را طبقه‌بندی کنند و از لحاظ اهمیت و اولویت مورد بحث قرار دهند.

ج - مربی همیشه به یاد داشته باشد که آزادی دادن به دانش‌آموزان وسیله است نه هدف به این منظور که ایشان بتوانند فعالیت کنند.

چ - به دانش‌آموزان امکان دهد که اشتباه کنند زیرا یادگیری نمی‌تواند بدون اشتباه انجام بگیرد، جز این که مربی باید به طور غیرمستقیم ایشان را به اشتباهاتشان متوجه گرداند.

(۷) اصول آموزش و پرورش از دید دیویی

۱- **اصل ادامه یا پیوستگی تجربه :** اصل ادامه تجربه یعنی اینکه هر تجربه چیزی از تجربیات گذشته اخذ می‌کند و به نحوی و از طریق در تجربیات آینده تأثیر می‌گذارد.

۲- **اصل تأثیر متقابل :** همانطور که باید شرایط عینی و خارجی را در نظر گرفت، شرایط درونی فرد نیز عامل مهمی در تجربه هستند . اصل تأثیر متقابل رابطه این دو عامل را مشخص می‌سازد . تجربه معمولی نتیجه تأثیر متقابل این دو عامل است. این دو عامل با هم یا تأثیر متقابل آنها در یکدیگر موقعیت را تشکیل می‌دهند.

۳- اصل مربوط به کنترل اجتماعی : این حقیقت که هر فردی در جامعه تا حد زیادی تحت کنترل اجتماعی است و اینکه این کنترل به طور محسوس آزادی شخص را محدود نمی سازد قابل انکار نیست . افراد در مراحل مختلف زندگی تحت کنترل اجتماعی هستند.

۴- اصل مربوط به آزادی : به نظر دیویی، تنها آزادی، آزادی عقل است . آزادی عقل وقتی تحقق می یابد که فرد بتواند قضایای مختلف را مورد مشاهده و بررسی قرار دهد، هدف های اساسی و با ارزش برای خود انتخاب کند و با استفاده از وسایل مقتضی برای نیل به هدف های خود اقدام کند.

۵- اصل مربوط به هدف : یک هدف صحیح ابتدا به صورت یک محرک درونی ظاهر می گردد . ممانعت در اجرای فوری این محرک آن را به صورت تمایل در می آورد؛ و لی نه محرک درونی و نه تمایل هیچ کدام هدف نیستند . هدف به منزله یک نقطه نظر نهایی است، یعنی هدف متضمن پیش بینی نتایجی است که در اجرای محرک درونی ظاهر می شود و پیش بینی نتایج کار عقل و خرد است

(۸) مفهوم مدرسه از نظر پراگماتیسمها :

مدرسه جایی است که در آن باید ملین گروه ها تفاهم ایجاد نمود ، اختلافات را تقلیل داد . افکار و عقاید گروهی را مبادله کرد و وحدتی را که لازمه ی ادامه ی حیات جمعی است در شاگردان بوجود آورد . با توجه به همین جهات « جان دیویی » کار اجتماعی مدرسه را در کتاب دموکراسی و تعلیم و تربیت مورد بحث قرار می دهد و در این زمینه سه وظیفه اساسی برای مدرسه تعیین می کند .

۱ - مدرسه باید جنبه های خوب اجتماعی را در خود منعکس سازد . به عبارت دیگر مدرسه باید جامعه ی تلطیف شده را به شاگردان معرفی کند . درست است که شاگردان خودبخود جنبه های بد جامعه را درک خواهند کرد و باید آنها را آماده برای برخورد به اینگونه جنبه ها نمود مع ذلک حذف جنبه های بد اجتماعی در محیط جمعی مدرسه مخصوصاً " در دوره ی دبستان تا حدی منطقی بنظر می رسد .

۲ - وظیفه ی مدرسه ساده کردن امور پیچیده اجتماع است . امور پیچیده ی اجتماعی برای شاگردان غیر قابل درک می باشد . بنابراین اولیاء مدرسه باید تا آنجا که امکان دارد جنبه ی پیچیده ی زندگی جمعی را به صورتی ساده تر ارائه دهند . و بتدریج شاگردان را به سازمان های پیچیده ی اجتماعی آشنا سازند .

۳ - وظیفه ی سوم مدرسه ایجاد هماهنگی ، تفاهم و صمیمیت میان شاگردان است . بدون تردید افراد جامعه باید در بعضی مسائل وحدت نظر داشته باشند یا لاقلاً افکار و عقاید یکدیگر را درک کنند ، روی این زمینه مدرسه باید نفوذ عوامل گروهی یا طبقه ای را در رفتار افراد کم کند و همه را با توجه به مهارتهای اجتماعی و مبانی تربیتی متوجه ارزشها و آرمانهای انسانی نماید .

انتقادات و اشکالاتی که می توان بر فلسفه پیشرفت گرایی پراگماتیسم وارد است عبارتند از:

۱ - عدم اعتقاد به هدف هستی و در نتیجه عدم تعیین هدف غایی برای تربیت .

۲ - ترسیم سیمای ناقص و عمل زده از انسان که وجدان و اخلاق تحت سیطره فرهنگ جامعه است .

۳ - تعیین ملاک سودمندی برای حقیقت به جای تطبیق اندیشه با واقعیت بیرونی به عنوان یک ملاک ارزشمند و قابل قبول .

دیوئی، معتقد است که دانش‌آموز نیاز به علاقه و رغبت دارد، بنابراین باید نسبت به این دو رکن پایه‌ای و اساسی اهمیت قائل بود. دانش‌آموز باید طوری تربیت شود که خود عامل باشد نه اینکه عمل شخص دیگری را تحمل کند. دیوئی اعتقاد دارد که تعلیم و تربیت باید براساس تواناییها و ظرفیت دانش‌آموزان صورت گیرد. منظور دیوئی از توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان، امتیاز قائل شدن برای برخی و کم‌محروم کردن عده‌ی دیگری نیست بلکه منظور آن است که با هر فرد متناسب با ظرفیت و استعدادش برخورد شود. دیوئی می‌گوید: برنامه، روش و مطالب درسی باید مطابق تفاوت‌های کودکان با بزرگسالان تنظیم شود یعنی باید موارد درسی آن گونه باشد که موجب رشد تجارب، ساختار ذهنی و افزایش اطلاعات و تجارب دانش‌آموز شود. دیوئی به فعالیت دانش‌آموز برای یادگیری تاکید می‌کند و معتقد است که شاگرد باید خود به پژوهش برای حل مساله بپردازد و از تحمیل مطالب خودداری کند بنابراین باید برای تحقق این هدف از روش‌های فعال تدریس که شاگرد را به عمل و فعالیت وامی‌دارد استفاده کرد یعنی باید تدریس را با تجارب شاگردان توأم کرد و ارتباط مستقیم میان این دو برقرار نمود.

دیوئی در ارتباط با دانش آموز و تربیت او بیان می‌دارد که باید بین دانش آموزان با یکدیگر و بین دانش آموزان و معلم، همکاری و ارتباط متقابل وجود داشته باشد. وی به روشهای فعال و مدرسه فعال اشاره می‌کند که در این گونه روش‌ها و مدارس ارتباط و همکاری دو سویه میان یاددهنده و یادگیرنده برقرار است، همواره کارها به صورت گروهی انجام می‌گیرد. از طرفی دیوئی اعتقاد دارد که پژوهش عقلی کودک نوعی ساختن اجتماعی است که علاوه بر همکاری میان کودکان، همکاری میان آنان و بزرگسالان را نیز شامل می‌شود.

اما انتقاداتی هم به خود نظریه پراگماتیسم وارد است که بطور مختصر آنها را بیان می‌کنیم :

۱- قابل انتقادترین بخش عملگرایی نظریه ارزش‌شناسی آنها است که همه چیز را نسبی تلقی می‌کنند. نسبی‌گرایی اعتقاد به این نظریه است که هر باوری در مورد یک موضوع خاص، یا شاید درباره هر موضوعی، به خوبی باور دیگر است، اما هیچ کس قائل به چنین نظریه‌ای نیست و فلاسفه‌ای که نسبی‌گرا تلقی شده‌اند فلاسفه‌ای هستند که معتقدند مبانی و دلائل انتخاب چنین نظریاتی از آنچه تصور شده است، قاعده‌مندی کمتری دارند. رورتی (۱۳۸۶) معتقد است که جیمز و دیوئی به یک معنای کاملاً محدود، نسبی‌گرایان متافلسفی هستند. وی می‌گوید: این سخن بدان معناست که از نظر آنان هیچ راهی برای انتخاب و هیچ فایده‌ای در انتخاب نظریه‌های فلسفی ناسازگار از نوع نظریه‌های خاص افلاطونی و کانتی وجود ندارد. در چنین نظریاتی کوشش بر این است که بخشی از اعمال ما بر پایه چیزی قرار گیرد که خارج از این اعمال است.

۲- پراگماتیسم‌ها معتقدند که یادگیری درمدرسه عین زندگی است نه آماده شدن برای زندگی. از اینرو، مدرسه نیز باید تا آنجا که ممکن است به جامعه بیرون از مدرسه نزدیک شود و دیواری را که میان مدرسه و جامعه وجود دارد از میان بردارد. مثلاً اگر جامعه‌ای که کودک در آن زندگی می‌کند دارای نظام دموکراسی است، کودک باید این نوع دموکراسی یعنی آزادی و انتخاب را در مدرسه هم بیازماید و بیاموزد. این درحالی است که در اکثر جوامع مدرسه یک موقعیت مصنوعی است که بوسیله جامعه سازمان داده می‌شود. حتی بسیاری از مطالبی که به دانش‌آموزان آموخته می‌شود نه تنها کاربردی برای آنها ندارد بلکه ارتباطی با دنیای واقعی آنها ندارد. شاید بتوان گفت که پراگماتیسم‌ها این نکته را نادیده گرفته‌اند و در اعتقاد خود راه تعصب را در پیش گرفته‌اند.

۳- پایبندی بیش از حد به عمل و واقعیت: اگر تربیت را در معنای وسیع آن در نظر آوریم، می‌توانیم بگوییم که پایبندی بسیار و بیش از حد به عمل و واقعیت تجربی می‌تواند ما را از دیدن بسیاری از جنبه‌های ژرف هستی آدمی بازدارد و تربیت را به جریان آموختن دانستنی‌ها و مهارت‌هایی که کاربرد مشخص و پیش‌بینی‌شدنی دارند، منحصر کند.

۴- تاکید بر رشد بدون مشخص کردن جهت رشد : همانطور که بیان شد دیویی بر این نکته تأکید تام می‌ورزد که تعلیم و تربیت به رشد رساندن است و رشد عمیق زندگی است . تا زندگی هست، تعلیم و تربیت هم است . در واقع می‌توان گفت تعلیم و تربیت متربی عبارت است از : فرآیندی اصیل - نه فقط مقدماتی - میان مربی و متربی، ناشی از ضرورت زندگی اجتماعی و مبتنی بر رغبت های درونی و فعلی دانش آموز و متربی به منظور بازسازی تجربه برای رشد و دموکراسی اجتماعی . اما مسیر رشد را مشخص نمی‌کند، بدین معنی که آیا این رشد از جامعه به فرد منتقل می‌شود یا جهت آن برعکس است.

گرد آورنده : امید حیدری فر

<http://modiriat21.persianblog.ir>